

The Symbolic Mirror in Mystical Concept

تمثیل «آینه» و شرح آن

و او تو را آفرید تا خود را در تو بیند و تو او را در آینه او ببینی که همان دل توست که عرش رحمان است تا بدانی که به اعتباری تو اوایی و به اعتبار دیگر تو او نیستی. در هر حال بدان که تو عبدی و او معبود و لا معبود الا الله. پس، در نماز متوجه دل باش که کعبه عارف دل و بنای آن از اوست. آن کعبه دیگر خشت است و گل که ابراهیم علی نبینا و علیه آلاف السلام بنا نهاد. بیندیش که اگر کعبه که نماد ظاهری عرش است، در میان نبود، نمازگزاران در حلقه جماعت به که یا به چه توجه داشتند و نیز فراموش مکن که طواف کعبه بر مستطیع واجب و عارف مسلمان تابع احکام شرع است.

گفته شد بنابر حدیث کنز مخفی، ذات بی زوال را مشیت بر آن بود که شناخته شود. چگونه؟ به صورت خیال در آینه الهی، یعنی در دل انسانی که آن دل عرش رحمان است. به چه صورت؟ به صورت فرد انسان که همان «خدای مخلوق ایمان» منظور شیخ می باشد. چه سان؟ آن سان که انسان و صورت و آینه یکی است. شاهد و مشهود و محمل شهود یکی است. رایی انسان است و مریی صورت باطن او. نسبت رایی به صورت باطن او مثل صورت باطن اوست به حق. بدان که تو هم صورت رحمانی و اگر آینه بی صورت خیال را رؤیت کردی. نمادی از مرتبه احدیت بر تو آشکار شده است. این مشرب تصوف یا مکتب وحدت وجود است. آنچه مریی است، ربّ رایی است، ولی ربّ الارباب یا ربّ العالمین نیست. حافظ می سراید:

بی دلی در همه احوال خدا با او بود او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد.

صفی علی شاه ترجیع بندی دارد که چنین آغاز می شود:

خواهم ای دل محو دیدارت کنم جلوه گاه روی دلدارت کنم

انسان جلوه گاه ربّ خویش است، یعنی با عنایت ربّ العالمین ربّ خود را، نه ربّ العالمین را می تواند مشاهده کند. این ربّ به صورت خود شاهد مشاهده می شود. شاهد عین مشهود، یا ناظر همان منظور است. یعنی رایی و مرئی یکی است؛ و این رویداد را در این بیت بیان می کند:

دوش کز من گشت خالی جای من آمد آن یکتا بت رعناي من

اما چنین می نماید که منظور ابن عربی هم از حدّ نهایی امکان شناخت حق همین باشد. هر انسانی به اندازه قابلیت خود یا سرشت ازلیش به معرفت حق می رسد، نهایت این قابلیت دیدار صورت خیالی یا باطن خویش است. گفته اند از دریا به قدر ظرف خود می توان آب برداشت. حدّ نهایی هر کس همان گونه که شیخ اکبر تصریح دارد قسمتی است که اساس آن به قول او «استعداد» فرد است که در عین ثابتّه او مسجل شده و تغییر ناپذیر است. حتی اراده الهی هم آن را تغییر نمی دهد چون اراده الهی خلاف مشیت ازلی او عمل نمی کند. این است که خواجه عبدالله انصاری می گوید: « الهی همه از عاقبت

کار می ترسند. و عبدالله از آغاز». تحقیقات و دست آوردهای فیزیکدانان الهی در مورد DNA در این مورد نیز بسیار شگفت انگیز است. نک به:

Perry Marshall\http--www_cosmicfingerprints_com - Origin of the Universe_files
با توجه به این که شیخ اکبر حق را آینه ای توصیف می کند که مشهود همان شاهدهی است که خود را در این آینه مشاهده می کند و امکان دیدن آینه و صورت منعکس در آن را غیر ممکن می داند، شیخ از امکان مشاهده آینه، بی آنکه صورتی از رایی یا از غیر در آن انعکاس یافته باشد، سخنی نگفته است. پس این پنداشت برای ما باقی می ماند که نهایت معرفت ممکن است. رؤیت آینه بی صورت باشد. این نکته را چنین می توان توجیه کرد که چون عاشق و معشوق به وحدت صرف برسند نشانی از عاشق باقی نخواهد ماند و چون عاشقی در میان نباشد، معشوق هم مفهوم ندارد، آنچه باقی است عشق است که کل هستی از ازل تا ابد بر محور آن می چرخد. ما آینه بی صورت را نماد عشق و جلوه ای از احدیت می پنداریم، و این تجربه را محال نمی دانیم.

چرا نباید آینه ای را که عاری از صورت خیال و خالی از هر گونه نقش است و حتی خود آینه هم مبرا از شکل هندسی می باشد، نمادی از تجلی اول یا تجلی احدیت یا فیض اقدس تلقی نشود؟
نکته دیگری در این مورد متبادر به ذهن است: بعضی در کلاه ترک «سه ترک را توصیه کرده اند: ترک دنیا، ترک عقبی، ترک ترک»؛ و برخی، ترک چهارمی را هم یادآوری می کنند که ترک مولا است. شاید منظور از ترک مولا، همان ترک ربّ فردی است که در آینه حق نمودار می شود. به بیانی دیگر اگر فقط آینه ای تجلی کند که صورتی در آن منعکس نشده باشد باید ناظر هم در آن لحظه «فناء فی الذات» شده باشد، و نتواند صورت خود را مشاهده کند. به گفتاری دیگر تجلی به تحلی تبدیل شده است. چون سالک از محو به صحو می آید، فقط یادی از آن آینه در دلش باقی خواهد ماند. چه بسا که داغ این دیدار تا ابد در دل او بماند. دورانی که سالک بعد از این مرحله می گذراند، حیرت در حیرت است. هر از گاهی با آهی جان سوز یاد آینه را تازه می کند. اگر عنایت حق بازهم کارسازی کند، نتیجه اش جنونی است عاشقانه که با حرکاتی مستانه همراه است. آیا گریه های مستانه دیوانه الهی را باخنده های او ندیده یا خود تجربه نکرده اید؟

بابا طاهر درد آشنا می سراید:

اگر دل دلبره، دلبر کدومه	واگر دلبر دله، دل را چه نومه
دل و دلبر به هم آویته وینم	ندونم دل کدوم دلبر چه نومه

در علم فیزیک می خوانیم که تصاویر منعکس گاه معکوس نمودار می شوند و در انکسار نور هم مشاهده می کنیم که تصویر شکسته می شود. فیزیک قسمتی از مسئله را با توجه به فاصله شیء از مرکز و کانون روشن می کند. قرب و بعد سالک را هم از حق می شود، با توجه به صفا و کدورت روحی او، با همین قیاس تبیین کرد. البته در هر حال به مصداق «نحن اقرب علیکم من حبل الوريد»، حق به تمام مخلوقات به قدری نزدیک است که همین قرب حجاب رؤیت اوست. حجاب دیگر نورانیت بی حد و حصر «النور» از یک سو و محدودیت قابلیت افراد انسان از سوی دیگر است. اگر آینه ای به دست بگیریم و آن را به قدری به خود نزدیک کنیم که روی صورتمان را ببوشاند، دیدن تصویر محال خواهد شد. پس هر سالکی را باید (حد فاصل خود - یعنی، قابلیتش را) در آینه حق بیابد. و تا مرز خود را نیابد، یعنی، حریمش را نشناسد، به آرامش نمی رسد؛ یعنی، چون به آن معرفتی که رؤیت باطن خویش

است، دست یافت و صورت ربوبیت خود را دید، آرام می گیرد. و این ربوبیت با ربوبیت ربّ العالمین از بندگی تا خدایی فرق دارد. به هر حال، آینه الهی، قلب عارف، و (قلب المؤمن عرش الرحمن) است. این مقام ربوبیت انسانی، عبودیت آگاهانه ای است که حلاوت عبادت را بیشتر می کند. در ضمن، این اظهارات تمثیلی توضیحی است در باره « عین ثابتة » افراد انسان که از زبان شیخ اکبر و الکاشرانی به تفصیل بحث شده است.

آنچه در مورد آینه بی شکل و بدون صورت خیال گفتیم همان حضرت بین کنز مخفی؛ یعنی، مطلق در اطلاق آن و حضرت الوهیت است که می توان آن را حضرت احدیت دانست. مرتبه ای که هنوز از نمود اسمایی او خبری نیست، ولی خود بر خود تجلی کرده است. به زعم ما این همان قضیه « و اوّل ما خلق نوری » است.

حضرت فخر عالم صلی اله علیه و سلم، آینه دو وجهی را می نمایاند، که وجهی به سوی حق دارد. در این وجه ذات اقدس الهی به او افاضه می کند. روی دیگر مولای ما متوجه خلقی است که قابلیت استفاضه از فیوضات نور محمدی را دارند. این برکات بزرگ، تنها به زمان حیات دنیوی او محدود نمی شود. هستند افراد قابلی که هنوز هم از وجود مقدس محمد صلی اله علیه و سلم فیض می برند. رؤیای منقول ابن عربی در فصوص، و این سخنان زیر مؤید این گفتار است. برای نمونه های دیگر نگاه کنید به الشیخ العربی الدرقاوی، مکتوبات، ص ۴۵، انتشارات دانشگاه رازی، ۱۳۸۵؛ و حامد دبّشی، عین القضاة همدانی و حال و هوای عقلانی او، ص ۸۱، دانشگاه رازی، ۱۳۸۵، ترجمه و تحقیق حسین مریدی.

در ضمن بدان که دل را دو دریچه است به نام مردمک چشم که اگر با آنها حرام نبینی باطن ظواهر این عالم را در آینه دل منعکس می بینی که باید مخفی نگه داری تا از اسرار اسم الستار برخوردار گردی و این اسرار را به بهای سر هم نباید فاش کنی.

شیخ اکبر می گوید: «رائی را مانند مرئی می بیند» و این بی چاره می گوید: مرئی را نیز مانند رائی می توان دید و این تعبیری است از «المؤمن مرآت المؤمن». همسر، می گفت: « هر وقت بی اختیار چشمانش با چشمان مرحوم حاج مهدی مصادف می شد، خودش را می دید، نه حاج مهدی را. آخرین مطلبی که به ذهنم متبادر است، ولی شاید چندان هم به این موضوع مربوط نباشد، اما نه فقط خالی از لطف نیست، بلکه مصراً خواهان بازگویی می باشد، این است که همسر مردی اهل سلوک می گفت بعضی شبها شوهرش را در بستر نمی بیند. زن تمام خانه را می جوید و اثری از او نمی بیند. لباس و کفشها هم سر جای خود هستند. قضیه را با مرد در میان می گذارد. مرد نیز قسم می خورد از این حال و هوای خود بی خبر، ولی هم شگفت زده و هم از این پیشآمد مشعوف است. بعضی دوستان خدا خبر ندارند که خداوند آنان را به دوستی خود برگزیده است. والله التوفیق.

حسین مریدی moridi_hosseini@yahoo.com